

تاریخ فلسفه حقوق

« ۱۱ »

کانت

امانوئل کانت^۱ (۱۷۲۴ - ۱۸۰۲) در مرحله نظری همان کار انجام کرد که روسو در مرحله سیاسی .

کانت میگفت آنچه برای نظام سیاسی اصل است برای نظام معرفت نیز اصل خواهد بود .

از نظر فلسفه حقوق ، کانت مبتکر بزرگی نبود ؛ کار وی این است که با روش متین ، تعلیمات باستانی مکتب حقوق طبیعی را توضیح و بیان نمود . مکتب نامبرده در تائید این اصل بود که **اساس حقوق در خود انسان است** . ولی ، لااقل در ظاهر ، یک اصل عقلی معنای تاریخی میداد ؛ عبارت دیگر ، چیزی را ، که تنها جنبه فکری داشت ، تجربی معرفی مینمود . باین ترتیب ، مکتب حقوق طبیعی ، موجد نوعی از اساطیر شد که ، بعدها ، مورد استهزاء قرار گرفت .

فکر اینکه انسان را مبدأ قرار دهیم و دولت را تألیفی از حقوق فردی بینداریم بر روی دلیلی محکم تکیه داشت که ، حتی ، از طرف کسانی که خواسته اند ، با دلائل تاریخی ، قرارداد اجتماع را سازند ، رد نشده است .

در فلسفه حقوق ، کانت از این نظر درخور تحسین است که اختلاط بین جنبه تاریخی و عقلی را از میان برداشت و ثابت کرد اصول حقوق طبیعی صرفاً عقلی (ناظمه) است .

گرچه لاک و روسو ، بطور ضمنی (بصورتیکه ابهام سابق بها ماند) ، متوجه این مفهوم بوده اند ولی کانت صریحاً آنرا تائید کرد . وی قرارداد اجتماع را یک تصور خالصی معرفی نمود که اساس حقوقی دولت را بیان کرده بهترین وجهی عقلی بودن آنرا روشن ساخت . بنابراین ، در نظر کانت ، قرارداد اجتماعی عملی نبوده که واقعاً اتفاق افتاده باشد .

برای توضیح این تغییر میگویند با کانت مکتب حقوق طبیعی پایان یافت و مکتب حقوق عقلی آغاز کرد (حقوق طبیعت حقوق عقل گردید) . ولی نباید فراموش کرد که کانت جز تکمیل حرکت اصلاح منطقی (متدولوژیک) ، که مدتها پیش از وی آغاز و تقریباً با آثار روسو پایان یافته بود ، کار دیگری انجام نکرده است .

تاریخ فلسفه حقوق

کانت اگر پایه‌گذار فلسفه جدید نبود (برای آن بایستی سراغ دکارت و یبکن رفت) قطعاً مبتکر آن بوده است . با وی ، عصر تازه در فلسفه آغاز میگردد که جریانهای فلسفی معاصر از آن سرچشمه بیگیرد ؛ چه ، پیروان مذاهب ایدآلی ، تجربی و تحقیقی گمان کرده‌اند ، یا گمان میکنند ، اصول و منابع تحقیقاتشان در فلسفه کانت است .

بطور یقین ، کانت بزرگترین فیلسوف عصر ما و ، شاید ، کلیه ازمئه بوده است . وجود وی یکسره وقف کارهای فکری شد . در تمام مدت عمر ، که آنرا در مولد خویش **کونیگسبرگ** گذرانید ، دل بروش منظمی بست . چون بدتأمل و فلسفه شائق بود سیستم وسیع و عمیقی تهیه کرد که ، در آن ، کلیه مسائل مشکل را مورد مطالعه قرار داد .

شرح اهمیت کانت از وظیفه کار ما خارج است . بعلاوه ، چنانکه گفتیم ، ابتکار وی بیشتر در فلسفه نظری ، بخصوص علم اعلی ، بود نه در فلسفه حقوق .

آثار مهم وی عبارتند از : **نقد عقل مطلق** ۲ (۱۷۸۱) ؛ **مبانی فلسفه اخلاق** ۳ (۱۷۸۵) ؛ **نقد عقل عملی** ۴ (۱۷۸۸) ؛ **نقد حکم** ۵ (۱۷۹۰) و کتب زیر که ، بخصوص از نظر موضوع ما ، قابل اهمیت اند : **صلح ابدی** ۶ (۱۷۹۵) و **اصول فلسفی عقاید حقوقی** ۷ (۱۷۹۷) ، قسمت اول کتاب **فلسفه اخلاق** که قسمت دوم نیز تحت عنوان **اصول مقدماتی فلسفه علوم** در همان سال انتشار یافت .

کانت ، در فلسفه نظری ، مسلک تازه پیش گرفت : **مذهب انتقاد** ، که از مذهب جزئی و مذهب شک مشخص بوده از هر دوی آنها پیش است .

وی ، ابتدا تحت تأثیر مکتب عقلی و **فلسفه پرورش یافت** ؛ یعنی پیرو فلسفه‌ای شد (جزئی) که اعتقاد آن نسبت بعقل کورکورانه بوده چنین می‌پنداشت که همه چیز را میتوان از آن بدست آورد . این مذهب عقلی جزئی بر آن بود که همه چیز را می‌شناسد و بدون اینکه متوجه محدودیت عقل انسانی باشد ؛ باستدلال خدا ، روح و دنیا سپرداخت . و از همین‌جا بدتائیدات خویش « **روح جاویدان است** » ، « **دنیا لایتناهی است** » و غیره میرسید ؛ عقایدی که باثبات نرسیده بود ولی مانند عقاید ثابت شده مورد قبول داشت .

۱ . Konigsberg .

۲ . Critique de la raison pure .

۳ . Fondement de la métaphysique des mœurs .

۴ . Critique de la raison pratique .

۵ . Critique du jugement .

۶ . Sur la paix perpétuelle .

۷ . Principes métaphysiques de la doctrine du droit .

۸ . Wolf .

تاریخ فلسفه حقوق

پس از اینکه ، مدتی ، از این فلسفه پیروی نمود ، در ایمانش تزلزلی دست داد که نتیجه ظهور فلسفه تجربی در انگلستان و اسکاتلند و ، بخصوص ، فلسفه شک و تجربی هیوم^۱ بود . این فیلسوف در ارزش صور عقلی بشر ، بخصوص ، در اصل علیت ، که در علوم اصالت دارد ، شک کرد و از خود سؤال نمود: آیا این اصل ارزش خارجی دارد ؟ آیا بررسی حوادث تأیید آنرا با قطع و یقین اجازه میدهد ؟ بعقیده هیوم ، ملاحظات خارجی تنها توالی حوادث را نشان میدهند نه یک رابطه لازم را ؛ ملاحظات نامبرده نشان میدهند که چیزی بوقوع پیوسته بدون اینکه امکان وقوع چیز دیگر را از بین بردارند .

بنابراین ، اصل ضرورت نمیتواند از حوادث^۲ یعنی از تجربه ، نتیجه شود . از اینجا مذهب شک هیوم نشأت گرفت ؛ مذهبی که کانت را ، بقول خودش ، از « خواب جزئی » بیدار ساخته و ادار به تحقیق و بنای فلسفه نمود که هدف آن ، از جهت انتقاد ، گذشتن از مذهب جزئی معمولی و مذهب شک و تجربی بود .

هدف کانت یافتن شرایط و حدود شناسائی ما و تعیین امکان و ارزش آن است . نقطه حرکت وی نه یک ایمان کورکورانه بقول بشری است و نه این عقیده باطل که نفس ما در برابر تجربه وضع منفی داشته (حالت انفعالی) از درک کلیات عاجز است .

قبل از هر چیز ، کانت ، یک عنصر ذهنی و یک عنصر خارجی تشخیص میدهد : هر شناختی مستلزم رابطه بین شیئی مورد علم و نفس میباشد . هر آزمایشی را آزمایشنده باید - نمیتوان گفت حقیقت ، بدون اینکه متأثر شود ، مستقیماً وارد نفس و ادراک ما میگردد . آنچه را که ما در می یابیم فقط طبق صور فهم ما خود را عرضه میکنند . کیفیت ادراک بر روی مدرک اثری میگذارد مانند اثری که دست بر روی برقی که در خود میفشارد میگذارد .

از این اصل که هر شناختی مستلزم رابطه فوق الذکر است نتیجه میشود که نمیتوان از وجود معلوم بنفسه ، یعنی خارج از صور ذهنی ، صحبت کرد . عبارت دیگر کنه شیئی (Noumène) قابل ادراک نیست . وجود را ، فقط در حدی می شناسیم که بما ظاهر میشود یعنی بصورت پدیده (کلمه که درست معنای ظهور را میدهد) .

کانت صور ذهنی را از ماده شناسائی تفکیک میکند . و نیز صوری که درک حواس را ممکن میسازند از آنهائیکه عملیات منطقی یعنی احکام (صور فهم) را میسر میکنند تمیز میدهد .

صور ادراک محسوسات عبارتند از زمان و مکان که خارج از ما نبوده شرایط فکر ما میباشدند . کلیه مفروضات دنیای محسوس متناهی اند جز زمان و مکان ، که نامتناهی اند؛ ایندو از تجربه ناشی نمیشوند بلکه تجربه وجود آنها را از پیش مفروض میدارد . اگر

تاریخ فلسفه حقوق

ایندو شیئی بودند بایستی آنها را لمس میکردیم و میشناختیم، یعنی آنها را در مکان یا زمان دیگر قرار میدادیم که، البته، این امر، معقول نیست.

علاوه بر این صور، معقولات یا صور مدرکه نیز وجود دارند. کانت، آنها را بچهار نوع تقلیل میدهد **کمیت**، **کیفیت**، **جهت** (ماده) و **نسبت** (اضافه). هر یک از این چهار شامل سه نوع دیگر میشود بطوریکه تعداد مقولات ۱۲ خواهد شد. از بین اینها مهمتر از همه علیت است که، بعقیده یک فیلسوف بزرگ کانتی، **شوپنهاور**، تنها مقوله واقعی است. این مقوله علوم طبیعی را ممکن میسازد. درست است که تجربه، به تنهایی، اصل علیت را بدست نمیدهد؛ ولی این امر مانع نیست که، اصل نامبرده، یک طریقه عملی برای یاد گرفتن، طبقه بندی و تنظیم مفروضات تجربی باشد. باین ترتیب از وضع شکاکی هیوم میگذریم.

کانت دو قسم حکم یا قضیه تمیز میدهد: **احکام تحلیلی** و **احکام ترکیبی**. در احکام تحلیلی محمول بموضوع تعلق داشته داخل در مفهوم موضوع میباشد؛ بنابراین حکم هیچ چیز تازه بدست نمیدهد بلکه مفهومی را، که از سابق داشتیم، روشن میکند. مثلاً «**هر جسمی دارای بعد است**» قضیه است تحلیلی، چه محمول (بعد) در مفهوم موضوع (جسم) میباشد.

در قضایای ترکیبی، برعکس، محمول داخل در مفهوم موضوع نمیشود گرچه در حکم با آن متحد میگردد. مثلاً «**هر جسمی وزن دارد**» قضیه است ترکیبی چه، محمول (وزن) چیزی اضافه میکند که از حد موضوع (جسم) خارج است. بعلاوه، کانت، قضایا را، برحسب اینکه مستقل از تجربه باشند (فکرخالص) و یا از تجربه خارجی بدست آیند به قضایای قبلی و بعدی تقسیم میکند.

قضایای بعدی همیشه ترکیبی هستند یعنی، در اثر تجربه، چیزهای تازه بما میآموزند. احکام تحلیلی، برعکس، همیشه قبلی میباشند، چه، برای شناخت چیزی که از قبل داخل در مفهوم موضوع بوده، نیاز تجربه نیست.

در اینجا این مسئله اساسی پیش نیاید که: **آیا قضایای ترکیبی قبلی یافت میشوند یا نه؟** یعنی آیا عقل میتواند بتنهائی، بوسیله خود وبدون تجربه، معارف جدیدی کسب کند؟ کانت باین سؤال جواب مثبت میدهد، ولی فقط در مورد مفاهیم شکلی. باین ترتیب، ریاضیات وهنسه علوم قبلی هستند که، علاوه بر قضایای تحلیلی، شامل قضایای ترکیبی نیز میباشند. طبیعیات نیز شامل معلومات قبلی، یعنی همین حقائق لازم و کلی میباشند.

مبانی ذهنی صوری، که از تجربه ناشی نمیشوند، بلکه سابق بان بوده آنها ممکن میسازند، دارای خصیصه لزوم و کلیت بوده و حال آنکه مبانی مادی معرفت، که از تجربه بدست میآیند، دارای صفت تخصیص و حدود اند. معهذا، چنانکه گفتیم -

تاریخ فلسفه حقوق

و این خود مهمترین نتیجه نقد عقل مجرد است - مبانی صوری فقط تا این اندازه دارای ارزش میباشند که برای یک تجربه ممکن بکار روند . مطلق ، و یا ، بقول خود کانت ، **فونم** نمیتواند موضوع معرفت قرار گیرد . شناختن کنه چیزی جز بسخره و هزل چیزی نیست؛ چه شناسائی ، همیشه مستلزم رابطه است . لذا اگر احکام ما از امکان تجربی خارج باشند فاقد ارزش علمی خواهند بود .

کانت، فوق صور ادراک محسوس و صور معقول (قاطیغوریاس) اصول عقل ، یعنی مفاهیم روح ، دنیا و خدا را می‌پذیرد .

ولی این مفاهیم ، گرچه در نظام شناسائی دارای نحوه وظیفه متحد کننده میباشند، نمیتوانند بموضوع خویش دست یابند . چه ، این موضوع ، خارج از دسترس تجربه قرار دارد . بنا براین ، مفاهیم نامبرده ، بزبان خودکانت ، اصول ناظمه هستند و نه اصول مشکله . پس نمیتوان ، بوسیله احکامی یکسره نظری یا علمی ، بمسائلی از این قبیل جواب داد : **آیا روح جاوید است؟ آیا دنیا را مبدائی زمانی بوده و برای آن پایانی خواهد بود؟ آیا اراده آزاد است؟ آیا الوهیت وجود دارد؟** بکلیه این سئوالات ، بعقیده کانت ، میتوان بنحو متناقض جواب داد . برای یک جواب مثبت همانقدر ممکن است استدلال کرد که برای یک جواب منفی . و این امر از این جهت است که ، نسبت باین مفاهیم متافیزیکی ، تجربه امکان ندارد .

کانت ، در واقع ، برای هر یک از مسائل فوق ، از بر نهادها (تز) و برابر نهادها (آنتی تز) هردو کمک میگیرد (مثال : دنیا را آغازی در زمان وحدی در مکان است ؛ دنیا از نظر زمان و مکان لایتناهی است) تا برسد باین که علم بکنه اشیاء محال است و فقط نسبت به پدیده‌ها امکان داشته و مقولات عقلی تنها نسبت باین پدیده‌ها قابل اجرا میباشند .

پس ، معرفت نسبی است . از طرف دیگر ، ادعای فوق بهیچوجه با دعوی شکاکان یکی نیست . کانت از این نظریه دفاع میکند که معرفت ، در حد مخصوص خود ، لزوماً متعادل شکل بوده برای کلیه موجودات متفکر دارای ارزش واحد است . در نظر وی نیز انسان میزان همه اشیاء است ؛ ولی انسان کلی (موضوع شناسائی) . برخلاف پروتاگورس سوفسطائی که هر فرد انسان را میزان همه چیز میدانست ؛ ادعائی که ، مستقیماً ، بانکار امکان علم میرسد و بجای آن عقیده فردی خودسرانه و متغیر را می‌نشاند .

اکنون ، در سیستم کانت ، به قسمت عملی (اخلاق بطور کلی) ، بپردازیم . انسان نه تنها دارای قدرت شناسائی است بلکه دارای نیروی فعل نیز میباشد .

در حالیکه معرفت نظری مطلق امکان ندارد ، وجود ذهنی ، برکت عمل ، خود را در شرایط مناسبتری می‌یابد و یقین مطلق ، برسد که معرفت نظری نمیتواند باو بدهد . در دنیای عملی حقائق برای ما روشن بوده نسبت به یک مفروض قبلی ، که

تاریخ فلسفه حقوق

در نظر ما دارای ارزش مطلق است، یقین داریم: اصلی که در معرفت قرار ندارد و به الهام شبیه تراست تا به دانش؛ همانند یک نور مطلق که ظاهر میشود و بماند، بطور قطعی، میگوید چه بکنیم و چه نکنیم. این اصل قانون تکلیف است.

با این ترتیب، کانت بر تری عقل عملی را بر عقل نظری تأکید میکند. بعقیده وی، انسان، از این نظر که موجود فاعل است، بمطلق نزدیکتر است تا از این نظر که موجود عارف است (در مورد عناوین آثار کانت، که بطور مختلفه خلاصه شده‌اند)، نبایستی دچار اشتباه شد: عناوین حقیقی آنها بشرح زیراند: «**نقد عقل نظری مجرد**» «**نقد عقل عملی مجرد**»؛ در نظراین فیلسوف، عقل مجرد، یعنی مستقل از تجربه، هم نظراً وجود دارد و هم عملاً.

در کتاب «نقد عقل مجرد»، کانت، ابتدا سیستمهای اخلاقی را، که بر اساس نفع پرستی پایه گرفته‌اند، رد میکند. وی منکر این است که قاعده عالی سلوک میل بسعادتمندی باشد؛ چه، سعادت، عنصری متغیر است. برعکس، اخلاق، اصولاً، از سود و لذت مشخص است. اگر آدمی بخاطر نفع بعمل دست زند عمل وی صفت اخلاقی خود را از دست میدهد. اخلاق مستقل از سودمندی و مافوق آن است. اخلاقی بنحو اطلاق دستور میدهد: همچون یک صدای اعلا که احترام را تحمیل میکند و، بدون ضعف و سستی، مارا متوجه میسازد، حتی اگر بخواهیم آنرا ساکت کنیم و یا تصمیم بعدمطاعت از آن بگیریم.

هدف اخلاق این است که اعمال ما دارای صفت کلی باشند. این است قانون اخلاقی که کانت، آنرا، «**امر قطعی**» نامیده در فرمول زیر چنین خلاصه‌اش میکند: «**بنحوی سلوک کن که قاعده عمل تو بتواند برای یک قانونگزاری جهانی اصل قرار گیرد**». معنی دستور فوق این است که محرك عمل ما نبایستی تحریکات و عوامل خصوصی باشند: بین عمل فردی ما و آنچه امکان آن برای همه است، نباید تناقض وجود داشته باشد.

این یک اصل کاملاً صوری است که قواعد اخلاق مادی را بدست نداده نمیگوید چه باید کرد بلکه چگونه و با چه قصدی باید سلوک نمود.

پس، طبق اصل فوق، باید با شعور بتکلیف رفتار کرد بنحوی که تطبیق یک قاعده کلی با عمل فردی ما ممکن باشد. مثلاً، دزدی مطلقاً یک تناقض است، چه سعی آن تحصیل مالکیت است و حال آنکه خود نفی مالکیت میباشد. بنا بر این نمیتوان آنرا همچون یک اصل کلی پذیرفت و، نتیجه، مخالف قانون اخلاق است.

باید متوجه بود که کانت، با دلیل فوق، چیز جدیدی را تأیید نمیکند. قانون اخلاقی، که وی تصریح مینماید، ذاتاً، با آنچه نزد متفکرین قدیم، بخصوص در عقاید عیسویت، یافت میشود، فرق ندارد، (هر بد که بخود نمی‌پسندی - با کس مکن ای برادر من...)؛ جز اینکه، این قانون اخلاقی، مجردتر و، اصطلاحاً، وسیع‌تر است.

تاریخ فلسفه حقوق

خود کانت هم از شنیدن اینکه مفهوم قانون اخلاقی جدید نیست ناراحت نشد؛ چه، بنظر وی، عجیب می‌آید بتواند اخلاق جدیدی اختراع نماید؛ و این امر را مخالف یکی بودن اخلاق در همه جا و همیشه میدانست.

اصالت کار کانت در این است که ارزش امر قطعی را ادراک کرده، آنجا که میگوید: دو چیز روح را از اعجاب و احترامی، که همیشه تازگی دارند، سرشار میدارد: آسمان پر ستاره که بالای سر من قرار دارد و قانون اخلاقی که در درون من نهفته است.»

این قانون یا تکلیف بزرگترین یقینی است که ما میتوانیم دارا باشیم: در هر چیز میتوان شک کرد جز در آن.

بطور کلی، اهل اخلاق، قبل از کانت، مفهوم آزادی را در مرحله اول قرار میدادند و پس از آن مفهوم تکلیف، یعنی قانون اخلاقی را، که، بنحوی، مستلزم کاربرد آزادی است. نیز، غالباً، نامبردگان، اصل وجود خدا را مبدأ قرار میدادند باین منظور که اخلاق را بر آن پایه گذاری کنند.

کانت، این سیستم را بکلی واژگون ساخت و امر قطعی را، همچون اولین یقین، مبدأ قرار داد. بعقیده وی، آزادی سابق بر تکلیف نبوده بلکه نتیجه آن است. در حقیقت، بدون آزادی، امر قطعی چیزی بیمعنی میگردد. پس، باید آنرا همچون نتیجه مستقیم امر قطعی بپذیریم. آزادی مفهومی فلسفی است و نمیتوان، از آن، تشریحی نظری بدست داد (همچون ادعای شناختن ذات مطلق)؛ معهذا، در نظام عملی، بایستی خود را آزاد بدانیم. چه، در غیر اینصورت، شعور بتکلیف قابل تشریح و توضیح نخواهد بود. باین ترتیب، آزادی، که نقد عقل نظری مطلق آنرا معلق گذارده بود، در نظام عملی، همچون خواست وجدان اخلاقی ما، مجدداً مورد تأیید قرار میگیرد.

بهین ترتیب، همچون نتیجه مستقیم امر قطعی، کانت، قبول وجود خدا و جاودانی بودن روح نیز میرسد؛ چه عقل لزوماً خواستار پاداش یا مکافات اعمال است و بدون وجود خدا و یک زندگی دیگر، این مجازاتها و پاداشها نمیتوانند وقوع پیدا نمایند. با اینهمه، اساس سیستم باز همان امر قطعی باقی میماند که مانند، نشانه از مطلق حی، در روح ما وجود دارد و بطور غیر قابل مقایسه، از شناسائی پدیده‌ها برتر میباشد.

اینکه، که خصائص عمومی اخلاق کانت را دیدیم، کلمه چند درباره تقسیمات آن بگوئیم. کانت، با تکیه بر تشخیص میان دوای سلوک، که آنها را «اعمال درونی» مینامد، و جنبه فیزیکی سلوک، که «اعمال خارجی» مینامد، تضاد بینی بین اخلاق و حقوق برقرار میکند.

آنچه، از نظر اخلاق، دارای اهمیت است، علت عمل است نه اثر فیزیکی

تاریخ فلسفه حقوق

آن عمل وقتی نیکوست که با قصد اخلاقی انجام یافته باشد؛ یعنی وقتی علت آن احترام بقانون اخلاقی باشد. بنابراین، آنچه اساسی است اینکه عمل با وجودان تکلیف (اصل صوری)، یعنی با وجودان اطاعت از قانون، همراه باشد. نتیجه، همین عمل، اگر بعلت دیگری، غیر از احترام بقانون، انجام یافته باشد، قابل نکوهش خواهد بود. مثلاً اگر علت مذکور عشق، تحریک یا احساسات باشد غیر اخلاقی میگردد.

چنانکه در بادی نظر روشن میشود، این سخت گیری کانت، لاقلاً در ظاهر، کمی طاعت فرسا میباشد؛ چه، وی کوچکترین فرقی میان دواعی عالیه و دانیه، نوع دوستی و خود خواهی و غیره قائل نمیشود. مثلاً حس شفقت ممکن است انسان را با عملی وادار کند که آنها را نمیتوانم غیر اخلاقی تلقی کنیم. محبت نسبت بدوستان، که غالباً ما را به نیکی نسبت بانان وادار میکند، نیز نمیتواند با احساسات یکسره خودخواهانه مقایسه شود؛ معهذا این دواعی مختلف عمل، در نظر کانت، در عرض هم، قابل سرزنش خواهند بود. علت سخت گیری فوق آنکه کانت از هر نوع سلطه شهوت نگران واز آن برحذر است. بعقیده وی اخلاق خواستار غلبه بر هر گونه مهر و محبت احساساتی وخواهان استقلال مطلق، یعنی تصمیم بر طبق قانون کلی تکلیف، میباشد.

باین روش اخلاق کانت انتقاداتی وارد شده که ما، در اینجا، بذکر هجوانمه مشهور شیلر^۱ شاعر، که خود نیز در فلسفه پیروی بوده، اکتفا میکنیم: «من با کمال میل بدوستان خدمت میکنم؛ ولی، متأسفانه، چون آنرا از روی عشق و محبت انجام میدهم، و بالنتیجه محقق نیستم، معذب بعذاب ندامتم!».

البته میتوان به استهزاء فوق جواب گفت: محبت راهنمای فریبنده است؛ دوستی باید تابع عدالت قرار گیرد ونبایستی عده را، فقط باین دلیل که دوستان مايند، مورد عنایت قرار دهیم. اصل تکلیف از کلیه دواعی خصوصی برتر است.

معهذا، کانت، در سخت گیری خود، راه افراط پیموده است. وی، با قبول یک خصیصه اخلاق رواقی، بتجزیه مطلق «آنچه تکلیف است» و «آنچه تکلیف نیست» قائل شده (یعنی بین خیر وشر) بدون اینکه کوچکترین توجهی بدرجات وسطی داشته باشد؛ درجاتی که در آنها، در عین اینکه باید برتری قانون اخلاقی را همانند یک اصل تشریفات پذیرفت، بایستی تشخیص بین عواطف را بنابراین کم و بیش از روی خودخواهی باشند و، بالنتیجه، بنای ارزش مختلف اخلاقی آنها قبول کرد (این همان است که مورد مطالعه استوارت هیل و دیگران از فلاسفه انگلیسی قرار گرفته).

رشته دیگر اخلاق حقوق است. بعقیده کانت حقوق باید فقط متوجه جنبه خارجی عمل باشد. باین معنی که وظیفه حقوق بایستی دقت در این مطلب باشد که یک عمل وقوع یافته است یا خیر؟ بدون اینکه بواعث آنرا در نظر بگیرد.

این مفهوم ماشینی حقوق، که تازگی هم نداشت (نظریه های تمنازیوس را بخاطر آوریم)، قابل دفاع نیست. چه حقوق بهیچوجه مجرد از انگیزه ها نمیشد. اگر

تاریخ فلسفه حقوق

کانت حقوقدان بود متوجه میشد که توجه باراده، در کلیه رشته های حقوق، تاجه پایه دارای اهمیت است و، بالنتیجه، قطعاً از قبول تفکیک بین اخلاق و حقوق، در مورد اصول نامبرده، خودداری میکرد. اگر گاهی حقوق تاحدی دست بواعث را باز میگذازد منظور این نیست که، بهیچوجه، توجه بعنصر روحی ندارد. بدون توجه باراده ممکن نیست، درباره عملی حکم حقوقی صادر نمود. درست است که اخلاق از بواعث آغاز کرده وبعدها جنبه فیزیکی عمل را مورد توجه قرار میدهد و حال آنکه حقوق عکس این راه را میپیماید؛ ولی در هر دو حال مسئله تقدم و اولویت است نه انحصار. در این معنی است که، بعقیده ما، نظر کانت باید تصحیح شود.

کانت، پس از اینکه حقوق را فقط متوجه دنیای فیزیکی، یعنی اثر خارجی سلوک، میدانند، میپذیرد که حقوق، برخلاف اخلاق، ذاتاً دارای قابلیت اجبار است. چه، اجبار اراده ممکن نیست و وجدان آدمی صغره است، غیر قابل وصول. فکر طبیعتاً آزاد است در صورتیکه حقوق و امکان اجبار یک چیزند.

ما با نتایج فوق موافقم ولی بملاحظات دیگری، که قسمت اعظم آن مربوط به خصیصه آزاد حقوق است. (حقوق رابطه است که لاقول دونفر را مقابل هم قرار میدهد باین منظور که عمل متقابل آناترا تحدید نماید. یا اینکه تصمیحات حقوقی، همیشه مستلزم امکان توانائی بر مطالبه آنها علیه فرد دیگری است).

بنابراین، کانت، حقوق را به تنظیم اعمال خارجی بشر و امکان دادن به همبودی آنها تقلیل میدهد و آنرا چنین تعریف میکند:

« حقوق مجموع شر ایطی است که، بپرکت آنها، اراده هر فرد میتواند، بموجب يك قانون کلی آزادی، با اراده سایرین همبود گردد » .

بوسیله تعریف فوق یا « اصل همبود »، مفهوم آزادی، همانند ارزش عالی اخلاقی، مجدداً مورد تأیید قرار میگیرد. آزادی انسان باید مورد احترام باشد باین معنی که نبایستی ویرا همچون یک شیئی، آلت، یا وسیله تلقی نمود بلکه خود او را باید غایت دانست. آزادی حقی است طبیعی و ذاتی (کانت تفکیک میان حقوق طبیعی و حقوق اکتسابی را، که نویسندگان سلف قائل شده بودند، میپذیرد). حتی، بعقیده این فیلسوف، کلیه حقوق طبیعی در حق آزادی خلاصه میشوند. در واقع، آزادی عالیترین ارزشهاست که، آدمی را، مافوق دنیای پدیده ها، قرار میدهد. اگر انسان پدیده بیش نبود مانند سایر متعلقات طبیعت معلول و مقدر میبود. درست است که آدمی، از این نظر که دارای یک جنبه دانی است، بطبیعت تعلق دارد؛ باین دلیل که معلول و مقدر بوده و میتواند ثابت کرد هر عمل همانند پدیده لزوماً از بعضی علل ناشی میشود (در این معنی کانت جبری است و حق هم با اوست)؛ ولی، از طرف دیگر، انسان در خود دارای وسیله تصمیم وعلیتی است که مافوق علیت طبیعی است؛ تصمیم، در حدی که از موجود مختار سر میزند، دارای معنائی است که دنیای پدیده ها را عقب سر میگذارد.

تاریخ فلسفه حقوق

انسان تاحدی که طبق قانون اخلاقی (که اصلی است مطلق و داخل در وجود خود او) تصمیم میگیرد، آزاد است. عمل همینقدر که وقوع یافت، بنظام پدیده ها تعلق میگیرد و، باینصورت، مقدر جلوه میکند. باین ترتیب آزادی و جبر باهم سازش میکنند.

در تقویم حق آزادی، کانت تحت تأثیر روسو قرار گرفته است. این موضوع هم از جوهر سیستم فلسفی وی نتیجه میشود هم از اقرار خود او، آنجا که میگوید: «زمانی خیال میکردم آنچه بیش از هر چیز ارزش دارد و هدف عالی زندگی است، معرفت میباشد. روسو مرا از اشتباه در آورده مطمئنم ساخت که چیز عالیتر دیگری یافت میشود: آزادی و اخلاق»؛ و از اینجاست که مسلک کانت، مبنی بر تفوق عقل عملی نسبت بعقل نظری، سرچشمه میگیرد.

در مفهوم هیئت اجتماعی نیز تأثیر روسو روشن است. کانت بصراحت نظریه قرارداد اجتماعی را میپذیرد. وی مجتمع را چنین تعریف میکند: «اجتماع عدّه زیادی انسان که طبق قواعد حقوق زندگی میکنند»؛ ولی باید متوجه بود که این گروه، طبق قرارداد، یعنی بوسیله اراده همگانی تشکیل جمعیت داده اند. در این معنی قرارداد اجتماعی اصلی ناپذیر میشود نه یک عمل تاریخی و عبارت دیگر، میزانی است برای شروع ساختن دولت. شک نیست که خود روسو هم از نظریه خویش، معنائی جز این، اراده نمیکرده.

از طرف دیگر، روسو، یک متخصص فلسفه نبوده بلکه یک طالب رماتیک فلسفه میباشد و، در حس تحقیر خود نسبت بدقائق اسکولاستیک و تخصص فلاسفه حرقه، بیشتر دستخوش احساسات است تا تفکرات منظم؛ تناقضات ظاهری و ابهامی که در بیان نظریه اش مشاهده میشود، ناشی از همین امر است.

افتخار بیان دقیق نظریه فوق از آن کانت است. وقتی انسان کتاب روسو را میخواند، گاهی، اینطور بنظرش میرسد که مشغول خواندن داستان است؛ حقیقت اینکه، هیچگاه، مردم، طبق یک قرارداد، دورهم جمع نشده اند و مجتمع، بخصوص در اصل و ریشه خود، مستقل از هر نوع بحث و تصمیم میباشد. نظر روسو تنها این بوده که یک اصل تقویم بدست دهد باین معنی که، در مورد کلیه مجتمعات، بایستی رضایت و موافقت آزاد کسانی که آنرا تشکیل داده اند، فرض شود.

کانت کلیه این مباحث را، بدون ابهام، بیان کرده تأیید میکند که، مجتمع، بایستی طبق ایده قرارداد اجتماعی تشکیل شود نه اینکه، واقعاً، چنین قراردادی وجود پیدا کرده باشد؛ قرارداد اجتماعی اساس حقوقی و فرض اندامی مجتمع است. بنای مجتمع را بایستی بر شناسایی حقوق انسان نهاد؛ و عبارت دیگر، مجتمع را باید تألیفی از آزادی بشری دانست.

کانت عقیده فلاسفه مشروطه خواه (لاک - مونتسکیو، روسو) را، در خصوص تفکیک قوی می پذیرد. در نظری وی، قوه مقننه را نباید با قوه اجرائیه یکی دانست. ولی

تاریخ فلسفه حقوق

بملت تعلق دارد (حق حاکمیت ملی)؛ ولی دومی را ممکن است باعضاء دولت تفویض نمود. تنها تفکیک قوی و اسناد قوهٔ تقنینیه بملت است که حکومت مشروطه را مشروع و بنا بر اصطلاح خود کانت، «**جمهوری**» میسازد. البته، با استعمال این اصطلاح، مقصود کانت، تعیین نوع مخصوصی از حکومت نیست.

بعقیده کانت، **هدف دولت فقط حمایت از حق است**. دولت موظف است تمتع از حقوق را، برای افراد کشور، تأمین نماید بدون اینکه، در فعالیتهای فردی، مداخله ویا، بمنافع خصوصی، توجه نماید؛ **دولت وقتی وظیفه خود را انجام داده است که آزادی را برای عموم تأمین نماید** و در این معنی است که باید دولت حقوق باشد (این فرمول را ممکن است در معنای دیگری فهمید چنانکه، بعداً، همینطور هم شد).

در مورد مجازات، کانت، با مسلكهای نفع پرستی، که مجازات را بوسیلهٔ هدف سودمندی توجیه میکنند، اعم از اینکه منظور دفاع از مجتمع و یا اصلاح شخص مجرم باشد، مخالفت میورزد. بعقیده وی، مجازات خیری است برای خود مجرم از این جهت که تأیید مجدد و، اخلاقاً، لازم قانون تکلیف اخلاقی است که سورد تجاوز قرار گرفته (نظریه مطلق مجازات در مقابل نظریه های نسبی)

ناگزیریم دربارهٔ رسالهٔ کوچک کانت (در خصوص صلح ابدی، ۱۷۹۵) نیز، که مربوط باصول فلسفی حقوق بین الملل است، کلمهٔ بگوئیم. این فیلسوف از این نظریه دفاع میکند که هدف بشریت تشکیل یک دولت واحد است. زمانیکه، کلیهٔ ملل، باین طریق، بهم پیوندند دور است ولی نمیتوان انکار کرد که تمایلی، در این زمینه، وجود دارد و یا شک نمود، در اینکه، روزی این هدف عملی خواهد شد.

در این مقام نیز موضوع عبارت از یک اصل ناظمه میباشد یعنی یک معیار عقلی که مانند نقطهٔ ارتباط برای تفسیر حقیقت بکار رود. کانت توجه میدهد که ایجاد یک حقوق بین الملل، بنحوی، شبیه با ایجاد حقوق داخلی کشور است. دولت کنونی اثر ترکیب عناصری است که، سابقاً، مختلف بوده اند؛ افراد (از نظر تاریخی، اگر بگوئیم دسته های انسانی، عشیره ها، یا طوائف بهتر است تا افراد) مدت زیادی، باهم، در زدو خورد بودند تا اینکه ایجاد یک قدرت واحد، مافوق عناصر مجزائی که در سنازه بودند، امکان پذیر گردید.

کانت در حالیکه یک اصطلاح متداول زمان خود را بکار میبرد، میگوید همانطوریکه، امر قطعی، افراد را مجبور بترك حالت طبیعی و اجتماعی، بمنظور یک زندگی مدنی نموده است، زمانی نیز خواهد آمد که دول نیز از مرحلهٔ فعلی خواهند گذشت. چه، امر قطعی در بارهٔ آنها نیز معتبر است؛ در آنوقت است که جنگها پایان خواهد پذیرفت، همانطوریکه، مجتمع، بمنزاعات فردی خاتمه داد.

خلاصهٔ دول برای اینکه از امر قطعی اطاعت کنند: «جنگ نباید وجود داشته باشد» و تشکیل یک دولت بین المللی را بدهند، بایستی از حالت طبیعی (حالت شبه حقوقی که فعلاً دارند) خارج شوند.

تاریخ فلسفه حقوق

کانت به نمایندن این ایدآل بعید اتحاد حقوقی بشر اکتفا نکرده سعی دارد وسائلی را، که برای تسریع تحقق آن وجود دارد، نشان دهد. و در این راه مواد یک نوع قرارداد بین المللی را اعلام میدارد که هدف آن تأمین صلح ابدی برای بشریت است. علاوه بر « مواد قطعی »، کانت، چند ماده مقدساتی یا موقتی این معاهده را نیز بیان میدارد یعنی یک سلسله اصولی که هدفشان جلوگیری از اختلافات بین المللی و، در مواردی که این امر ممکن نباشد، جنبه حقوقی دادن بآنهاست.

از جهت فوق، کانت بسنن فلسفه حقوق، بخصوص بعمل گروسیوس، می پیوندند. چه، وی نیز حرکت قابل توجهی به پیشرفت تحقیق حقوق بین الملل داد.

عصاره عقیده کانت این است که، حتی در زمان جنگ، امکان صلح بایستی حفظ شود و حسن نیت نباید بمسخرگی کشاند. بالنتیجه، قرار دادها، مثلاً قرار داد ترک مخاصمه را بایستی محترم شمرد. همچنین نباید، در جنگ، وسائلی بکار برده که سبب کاهش حیثیت مقابل طرفین متخاصم گردد. مانند: خیانت، قتل رؤساء دشمن بوسیله تله مزدور، انتشار بیماریهای عفونی، آلودن آبها و غیره.

کانت اضافه میکند که، دول، در روابط خود پیوسته باید بعضی اصول حقوقی را بین خویش، حفظ کنند: مثلاً هیچوقت نمیتوان کشوری را بچشم دارائی نگریست و، بالنتیجه، نمیشود آنرا از راه ارث، بیع و یا معاوضه بدست آورد؛ همچنین هیچ کشوری را حق مداخله جبری در کشور دیگر نیست (اصل عدم مداخله). تمام اینها اصولی هستند که، تقریباً، مورد قبول عموم میباشند و این موضوع نشان میدهد که عقایدی از این قبیل تنها ورزش دیالکتیک نبوده بلکه عوامل تاریخی هستند که همراه و ناظم پیشرفت حقیقی اند.

کانت، بدون اینکه زمان وقوع آنرا را در نظر گیرد، به پیشرفت بشریت ایمان دارد. برعکس سایرین، مثلاً مندلسون^۱، که معتقد بودند تنها فرد، و نه نوع بشر، ممکن است پیشرفت داشته باشد. برای مخالفت با این نظریه، کانت استدلال مخصوصی دارد. وی میگوید: اگر وظیفه ما همکاری برای خیر عالی بشریت است، باید باور داشته باشیم که تلاشهای ما بی نتیجه نخواهد ماند. بنابراین، ایمان به تکامل نوع انسان را بایستی همچون نتیجه مستقیم تکلیف خود بپذیریم. در واقع، اگر انسان به اثر، حتی بعید، انجام تکلیف معتقد نباشد، خود را مکلف دانستن بی معنی خواهد بود.

۱ - تذکر این موضوع بیفایده نیست که اصل عدم مداخله، در حقیقت، دارای ارزش مطلق نیست. وای، لاقلاً بعقیده ما، در این فرض که، حقوق ابتدائی بشر، در هر کشوری باید محترم شمرده شود، دارای حدی عقلی است.